

تأملی در تاریخ نگاری قرن بیست و یکم

دکتر عبدالرسول خیراندیش



اشاره

که خود نگاه خاصی است و با نگاه دینی تشابهاتی دارد، ولی تفاوت‌هایی نیز با هم دارند. یک دیدگاه دیگر نگاه فلسفی به تاریخ، یعنی آنچه به طور مشخص به فلسفه‌ی تاریخ مشهور شده است. نگاه فلسفی به تاریخ و نگاه عرفانی و نگاه دینی به تاریخ، کاملاً متفاوت هستند و اصلاً به هم ربطی ندارند، ولی در ایران، همه‌ی این دیدگاه‌ها با هم آمیخته شده‌اند، بدون این‌که در مبادی چنین دیدگاه‌هایی بحث شود. در نتیجه به طور کلی به همه‌ی آن‌ها گفته‌اند فلسفه‌ی تاریخ، بدون این‌که واقعاً هم فلسفه‌ی تاریخ باشند. البته می‌شود به دیدگاه‌های علمی و هنری و امثال آن هم اشاره کرد، ولی در این‌جا به دلیل کمبود وقت ما فقط این چند دیدگاه را از یکدیگر تفکیک می‌کنیم.

این یک مقدمه که با بحث‌مان مرتبط است. مقدمه‌ی دیگر این‌که: همواره پرسشی وجود داشته که آیا تاریخ یک دانش مستقل است یا نه؟ هر چند اکنون می‌توانیم بگوییم آری، اما

در نشست دو روزه‌ای که سال ۱۳۸۷ به همت «دبیرخانه‌ی راهبری درس تاریخ» در کرمان و با حضور سرگروه‌های سراسر کشور برگزار شد، دکتر عبدالرسول خیراندیش در دو جلسه به سخنرانی پرداخت. مطلب حاضر مربوط به نخستین سخنرانی ایشان است. امید است در فرصتی دیگر، متن تنظیم‌شده‌ی سخنرانی دوم استاد را نیز به خوانندگان ارائه کنیم.

در زمینه‌ی تاریخ دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارند که باید آن‌ها را کاملاً از هم تفکیک کرد. مثلاً یک دیدگاه، دیدگاه دینی است. ادیان، نگاهی به تاریخ دارند که قواعد و اصول آن، همان قواعد و اصول ادیان است. یعنی اعتقاد به خداوند، اعتقاد به غیب، اعتقاد به امری بالاتر از تاریخ و طبیعت و انسان؛ یعنی مقام خداوندی که در همه‌ی ادیان الهی وجود دارد. دیدگاه دیگر نگاه عرفانی به تاریخ است

نگاه فلسفی به تاریخ و نگاه عرفانی و نگاه دینی به تاریخ، کاملاً متفاوت هستند و اصلاً به هم ربطی ندارند، ولی در ایران، همه‌ی این دیدگاه‌ها با هم آمیخته شده‌اند، بدون این‌که در مبادی چنین دیدگاه‌هایی بحث شود

تاریخ علم و امثال آن، این بحث را تحت عنوان تخصصی شدن یک علم ببینید. مثلاً در اقتصاد، آدام اسمیت و دیگران آمدند و گفتند آن‌چه غیراقتصادی است، در اقتصاد دخالت نکند. و اقتصاد تابع قواعد اقتصاد باشد. چنین گرایشی به‌خصوص در قرن هجدهم و قرن نوزدهم و قسمتی از قرن بیستم خیلی قوی بود. اخیراً بحث‌های ارتباط بین چند علم مطرح شده و کمی قصه عوض شده است، ولی این گرایش در همه‌ی علوم وجود داشت که هر علمی به لحاظ روشی، روی پایه‌های خود بایستد. متکی به علم دیگری نباشد، درونی شود، قائم به ذات خودش شود و از جنبه‌های بیرونی تأثیر نپذیرد. این روش به عنوان یک ملاک علمی مورد استفاده‌ی اروپایی‌ها قرار گرفته است. بر همین اساس و در این چارچوب، بحث **پیش‌بینی در تاریخ** هم مطرح شد، با توجه به این نکته که دیگر عده‌ای معتقد به این نبودند که امری فراتر از تاریخ است. لذا بر این باور بودند که باید با توجه به قوانین و قواعد داخل علم تاریخ یا ناظر بر تحولات تاریخ، بشود آینده‌ی تاریخ را پیش‌بینی کرد. این مقدمه‌ای است که شما باید با توجه به آن وارد این بحث شوید.

عنایت داشته باشید، بحثی در تاریخ فلسفه وجود داشته که بعدها با تاریخ‌نگاری یکی شده است. یعنی اگرچه بیرون از تاریخ بود، ولی بعد به داخل تاریخ آمد. این بحث که در یک دوره، فلسفه که به آن «فلسفه صوری» می‌گویند، و به اصطلاح فلسفه ارسطویی و افلاطونی نامیده می‌شود؛ فلسفه‌ی «آنتولوژیک» و «وجودشناسانه» است. یعنی فیلسوف می‌خواهد پی ببرد به وجود به ماهو وجود. اما از دوره‌ی کانت بحث فلسفه تغییر کرد و «اپیستمولوژیک» یا «معرفت‌شناسانه» یا «شناخت‌شناسانه» شد. یعنی کانت گفت که امر بیرونی همان است که شما می‌فهمید و امر بیرونی امر مستقل نیست. توجه کنید که با بحث درونی کردن تاریخ

در زمان‌های گذشته نمی‌توانستیم. کمتر دوره‌ای از تاریخ (یا فقط دوره‌ای کوتاه) بوده است که تاریخ به صورت دانش یا به صورت علمی مستقل بوده باشد. قبل از این چنین نبود. اگر جامعه‌ای مذهبی بود، تاریخ تابع قواعد مذهبی بود. اگر اسطوره‌پرست بود، تابع قواعد اسطوره‌پرستی بود. حتی در یک دوره تاریخ تابع الهیات است و ذیل الهیات قرار می‌گیرد و یک علم مستقل نیست. یا تاریخ تابع ادبیات است. نویسندگان اصلی کتاب‌های تاریخ ما در گذشته ادیبانند، مورخ نیستند. ما مورخ به معنای مورخ بودن خیلی کم داریم، بلکه بیشتر ادیب هستند. در دوران‌های اخیر است که تاریخ به عنوان یک دانش مستقل مطرح می‌شود؛ یعنی کسی می‌نشیند و به صرف این‌که مورخ است، تاریخ می‌نویسد. نه این‌که کاتب است، منشی است، سفیر است یا وزیر است.

حالا با این دو مقدمه به این نکته به‌عنوان مقدمه‌ی سوم توجه بفرمایید که آیا شما به امری بالاتر و برتر و بیرون از تاریخ باور دارید یا ندارید. اگر کسی چنین چیزی را باور دارد، به صورت یک نگاه عرفانی به صورت یک نگاه هنری یا دینی یا الهیاتی، خود به خود، امر حاکم بر تاریخ را امری بیرون از آن تشخیص خواهد داد که به آن «Metahistory» می‌گویند؛ یعنی فراتر از تاریخ. لذا پیش‌بینی تاریخ و این‌که تاریخ در آینده چه خواهد شد، خود منوط به امری یا خواسته‌ای بالاتر از تاریخ خواهد بود. به‌عنوان مثال ادیان معتقدند، خداوند تبارک و تعالی فرموده است دنیا این‌طور شروع شده است و به فلان جا خواهد رسید. این اراده‌ی الهی است و تحقق آن هم فراتر از تاریخ است. اما در دوره‌ی جدید در اروپا تحولاتی رخ داد - حالا هر اسمی که روی آن بگذارید، جریان «لائسیسم» جریان «لیبرالیسم» یا جریان «اومانیزم» - و این گرایش طی چند قرن شکل گرفت و ادامه پیدا کرد که امری فراتر از تاریخ را در تاریخ دخیل ندانند و موتور محرکه‌ی تاریخ را در خود تاریخ ببینند. یعنی یک جریان انتقال حرکت تاریخ از بیرون تاریخ به درون تاریخ را پی‌گیری کردند. تا الان هم تاریخ‌نگاری همین بوده است. یعنی آن‌چه را که شما در اروپا به نام فلسفه‌ی تاریخ می‌شناسید، در حقیقت یک جریان درونی کردن تاریخ

ممکن است که شما در بعضی از متون و به طور کلی در

در تاریخ نگاری جدید که به آن تاریخ نگاری آنالیتیک» می‌گویند، قضایای تاریخی، قضایای قبلی هستند یعنی می‌توان قبل از وقوع، آن‌ها را پیش‌بینی کرد اما سنتتیک‌ها می‌گویند که قضایای تاریخی، قضایای بعدی هستند. یعنی مورخ پس از وقوع می‌تواند آن‌ها را بشناسد

عدد. آن رابطه‌ی مضمونی به شما می‌گوید که شش هست و شش لزوماً در سیری افزایشی بیشتر از پنج است. یعنی نوعی منطق ریاضی آمد و بر نگرش تاریخی اثر گذاشت.

در مورد روش تاریخی، کتاب فلسفه‌ی تاریخی **والش** را که به فارسی ترجمه شده است، نگاه کنید. همان سطر اولش نوشته است: «در قرن‌های ۱۷ و ۱۸، فلسفه‌ی تاریخ متأثر از دو علم ریاضی و علوم طبیعی بوده است.» این حرف که درست است، بعدها بر شیوه‌ی آنالیز تاریخی اثر گذاشت و پیش‌بینی در تاریخ را مطرح کرد. از آن به بعد، مورخان دو دسته شدند:

یک دسته مورخین **سنتتیک** هستند که ترجمه‌ی آن می‌شود: کسانی که قائل هستند به این‌که قضایای تاریخی، قضایای بعدی است. سنتتیک یعنی تألیفی، الفت دادن. یعنی شما چند تا خبر را بدون این‌که ربطی به هم داشته باشند، به هم الفتشان بدهید. این را ما در فارسی «**جمع جبری**» می‌گوییم. مورخین قدیم، مورخینی که اهل نقالی بوده‌اند، ظاهری بودند، می‌آمدند اخبار را بدون آن‌که ربطی به هم داشته باشند، فقط براساس قرار گرفتن در زنجیره‌ی «زمان» پشت‌سر هم قرار می‌دادند. این را در تاریخ‌نگاری می‌گوییم «**قاعده‌ی توارد**». توارد یعنی پشت‌سر هم وارد شدن به کاری. مثل دانه‌های تسبیح، در رشته‌ای به هم وصل هستند و رشته‌ای که این‌ها را به هم وصل کرده، یک نخ است. این دانه‌های تسبیح می‌توانند هم‌رنگ و هم‌جنس باشد و یا نباشد. روش **طبری** به‌خصوص در تاریخ‌نگاری حولیات یا سال‌شماری به همین ترتیب است. مثلاً می‌گوید وقایع سال ۱۵۸: در بغداد خلیفه به سفر حج رفت. سیلاب خراسان را گرفت. این‌ها چه ربطی به هم دارند؟ فقط در این سال رخ داده‌اند و ربط دیگری هم ندارند.

مورخ هم معتقد نبود که باید کنکاش عقلی کند و ربط این‌ها را بیابد و از آن یک روند بسازد. البته چنین وسیله‌ای را

چگونه ربط پیدا می‌کند. آنتولوژیست‌ها می‌گفتند امر بیرونی وجود دارد (جهان بیرون) و جهان بیرون، یعنی جهانی خارج از ذهن ما. اما کانت بحث پدیدارشناسی را مطرح کرد و گفت: آنچه که در حوزه‌ی شناخت شما قرار بگیرد، موجودیت پیدا می‌کند و اگر قرار نگرفت؛ پس موجودیت هم پیدا نمی‌کند. این طبق بحث پدیدارشناسی کانت است. این بحث راه را برای نوعی درونی کردن تاریخ هم هموار کرد. به این معنا که کانت واضع جریانی از اپیستمولوژیک یا شناخت‌شناسی در فلسفه شد. او فلسفه‌ی تحلیلی را هم پایه‌گذاری کرد. به این معنا که گفت در بحث تاریخ‌نگاری، باطنی فراسوی ظاهر تاریخ وجود دارد که این باطن می‌تواند از زیر و به طور پنهان، جریان‌های تاریخی را به هم وصل کند. به این ترتیب شما، به جای آن‌که «توارد» اخبار را داشته باشید، یعنی خبرها پشت سر هم بیایند، «روند» اخبار را خواهید داشت؛ آن‌چنان‌که یک جریان به صورت سیری پیوسته، کاهش یا افزایش پیدا کند.

این نگاه تحلیلی به تاریخ (که در ایران معمولاً درست به کار نرفته است و ما تفسیر و تحلیل، و تعبیر و تعلیل، همه را به یک معنا به کار برده‌ایم.) با ریاضیات خیلی همراهی داشت و در دوره‌های بعد هم، با پیدایش منطق ریاضی، با آن عجین شد. مثالی می‌زنم. چند عدد را می‌شمارم: یک، دو، سه، چهار و پنج. این پنج عدد یک سیر یا ترتیب را به شما نشان می‌دهد و در همان حال یک «افزایش» را. حالا برعکس می‌گوییم: پنج، چهار، سه، دو و یک. این هم باز یک سیر را به شما نشان می‌دهد، اما این بار «کاهش» را: یعنی شما پشت ترتیب عددی، یا یک کاهش را دارید یا یک افزایش را: حالا آن را آنالیز می‌کنیم: «یک» یعنی یک عدد یک، «دو» یعنی دو تا یک، «سه» یعنی سه تا یک یا یک دو و یک عدد یک «چهار»، یعنی چهار تا یک یا دو تا دو یا یک سه و یک عدد یک، «پنج» یعنی یک چهار و یک یک، یا پنج تا یک یا یک سه و یک دو و یا دو تا دو و یک یک. آنالیزش کردیم.

حالا فصل مشترک، یک، دو، سه، چهار و پنج به صورت مضمونی (باطنی نه در ظاهرش) - چیست؟ یک، بین همه‌ی آن‌ها مشترک است. نسبت یک در مجموعه‌ی یک و دو و سه، یا کاهش بود یا افزایش. حالا اگر بخواهید پیش‌بینی کنید که بعد از پنج چیست، می‌شود شش. یعنی به حکم افزایش

هم نداشت. اما در تاریخ نگاری جدید که به آن «تاریخ نگاری آنالیتیک» می‌گویند (از کلمه‌ی آنالیز گرفته شده است، یعنی تجزیه کردن که در مورد آنالیز مثال یک و دو و سه و چهار و پنج را زدیم)، قضایای تاریخی، قضایای قبلی هستند یعنی می‌توان قبل از وقوع، آن‌ها را پیش‌بینی کرد اما سنتتیک‌ها می‌گفتند که قضایای تاریخی، قضایای بعدی هستند. یعنی مورخ پس از وقوع می‌تواند آن‌ها را بشناسد. در نتیجه دو جریان بزرگ تاریخ‌نگاری به وجود آمد که جریان آنالیتیک به تدریج جریان غالب شد. اما این جریان به پایه‌ی استدلال فلسفی و ریاضی احتیاج داشت تا به طور خاص تاریخی شود. این کار چگونه انجام شد؟ پرسش بزرگی مطرح شد که درون خودش چند پرسش کوچک‌تر داشت؛ این‌که: «زمان حال چه نسبتی با گذشته دارد؟ (در چارچوب آنالیتیک فکر کنید و سنتتیک را فراموش کنید). طبق قاعده‌ی آنالیتیک، زمان حال به گذشته چه نسبتی دارد؟»

از همین سؤال، سؤال دوم را طرح می‌کنم: «آیا زمان حال ادامه‌ی گذشته است؟» به این سؤال چه جوابی می‌دهید؟ حال سؤال دیگری: «زمان حال با آینده چه نسبتی دارد؟ از دل آن سؤال دیگری طرح می‌کنم: «آیا زمان حال مقدمه‌ی آینده است؟» فرض کنید جواب شما مثبت است (که اگر در چارچوب آنالیتیک فکر کنید، باید بگویید بله). حالا از آن سؤال دیگری می‌سازم. با توجه به آن‌چه که ما درباره‌ی زمان حال پرسیدیم که: آیا زمان حال ادامه‌ی گذشته است و آیا

جریانات پیش‌بینی مربوط به تاریخ که در قرن ۱۸ تا قرن ۱۹ به صورت نظری و فلسفه‌ی تاریخ مطرح شده بود، در آخر قرن بیستم جای خود را به مطالعات آماری داد و مطالعات مربوط به رشد و توسعه تحت عنوان پست‌پوند با محاسبات ریاضی انجام گرفت که دقت نظر خاصی هم برای خودش دارد

زمان حال مقدمه‌ی آینده است، می‌پرسم: «زمان حال خودش چیست؟» حال زمان ناپایداری بین گذشته و آینده است. شما می‌توانید زمان حال را آنقدر کوتاه کنید همین الان بگویند زمان گذشت. صحبتی که من یک دقیقه‌ی پیش می‌کردم، رفت به گذشته. پس ما می‌توانیم زمان حال را کوچک کنیم و بدین ترتیب می‌توانیم سؤال کنیم آیا آینده ادامه‌ی گذشته

است یا گذشته مقدمه‌ی آینده است. پاسخ مثبتی که به این سؤال داده شد، این نظر را مطرح کرد که پس می‌توان با شناخت گذشته گفت که آینده چگونه خواهد بود. پس اگر آینده ادامه‌ی گذشته است، پس با شناخت گذشته می‌توان دانست که آینده چه خواهد شد. آن‌چه که از درون تاریخ درمی‌آید، منطق تاریخ خواهد بود. بدین ترتیب به این نتیجه رسیدند که می‌توان با شناخت گذشته، آینده را پیش‌بینی کرد. به عبارت دیگر، گذشته چراغ راه آینده است. این باور در تاریخ‌نگاری شکل گرفت.

پس این باور را امکان دارد که بگوییم اصولاً تاریخ می‌تواند آینده‌ی خود را پیش‌بینی بکند. در این‌جا مورخان دو دسته شدند: یک دسته که به نوعی «خرد تاریخی» قائل بودند و این خرد را برتر از تاریخ می‌دانستند، اما آن را بالاتر از تاریخ و یا بیرون از تاریخ نمی‌دانستند؛ مثل هگل. این‌ها عقیده داشتند: این خرد مسلط بر تاریخ، مسیری را برای تاریخ تعیین کرده است. (مانند یک کانال) که وقتی جریان تاریخ در آن بیفتد، لاجرم این کانال، مسیر تاریخ را هم تعیین خواهد کرد. شما می‌توانید از قبل جویی بسازید و در آن آبی بریزید. این آب به کجا می‌رود؟ معلوم است هر جا که این جوی برود، آب هم خواهد رفت. کسانی که به فلسفه‌ی نظری تاریخ عقیده داشتند (در قرن‌های ۱۸ و ۱۹، به جریان فلسفه‌ی تاریخ فلسفه‌ی نظری می‌گفتند) معتقد به کانالیزه کردن تاریخ بودند. این کانالیزه کردن تاریخ را از یک خرد تاریخی می‌گیرند و چون معمولاً هم «دبالیکتیسین» بودند، به این خرد، اطلاقی ماورای تاریخی نمی‌کردند. اگر کسی هم می‌گفت شما خودتان هم به ماورای تاریخ رفتید، انکار می‌کردند، لاقلاً به زبان انکار می‌کردند.

اما جریان دیگری پیدا شد که بیشتر تحت تأثیر «جریان مضمونی تاریخ» بود و می‌گفت که تاریخ دارای طبیعتی است. این «طبیعت تاریخ» است که آن را جلو می‌برد. این طبیعت را همان بطن تاریخ می‌دانستند که با ظاهر تاریخ می‌توانست متفاوت باشد. یعنی تاریخ ظهور و بطونی دارد. این بطون همان جنبه‌ی مضمونی تاریخ است که به صورت آنالیتیک و از پایین، جریانات تاریخی را به صورت یک روند نمودار می‌سازد، مثل همان یک و دو سه و چهار و پنج. به همین دلیل اگر کتاب‌هایی را که در قرن

بیستم درباره‌ی تاریخ‌نگاری نوشته شده‌اند بخوانید، می‌بینید که معمولاً هم‌هی آن‌ها در فصل اولشان نوشته‌اند. «Nature of history»؛ طبیعت تاریخ عقیده داشتند. تاریخ طبیعتی دارد که این طبیعت مسیر و حرکت تاریخ را تعیین خواهد کرد. مثل آب، آب طبیعتی دارد. قدما می‌گفتند طبیعت آب به پستی است. اگر آن رها کنی، به طرف پستی می‌رود. (حالا امروزی‌ها می‌گویند تحت تأثیر جاذبه است). شما آب را رها نکنید. کجا خواهد رفت؟ از قبل می‌دانید که به طرف سرازیری خواهد رفت. پس آب طبیعتی دارد که خودبه‌خود مسیر، شدت و سرعت حرکت آن را روبه‌پایین تعیین خواهد کرد. در قرن بیستم بیشتر روی آن تکیه می‌کنند و هر نوع «Metahistory» را، حتی اگر قائل به ماورا هم نباشند، نفی می‌کنند تا این ماهیت تاریخی را اثبات نکنند. جریان‌ات فلسفه‌ی علم جدید هم که در قرن بیستم مطرح شدند، به این روش کمک کرده‌اند.

بحث ماهیت تاریخ و این‌که ماهیت تاریخ حرکت آن را تعیین خواهد کرد، با جریان عمومی «کمیت‌گرایی» در تمدن جدید غرب آمیخته شده است. این جریان کمیت‌گرایی، در همان فلسفه‌ی تحلیلی کانت که ابتدا تحت تأثیر ریاضیات و بعداً منطق ریاضی قرار گرفت، تقویت شد. ولی در جریان علم‌گرایی غرب، این کمیت‌گرایی که در علوم طبیعی خودش را به صورت خیلی قوی نشان داده بود، در بقیه‌ی امور هم وارد شد. مثلاً جریان جامعه‌شناسی آمارگرا که نوع خاص آمریکا مطالعات جامعه‌شناسی است، خیلی رواج پیدا کرد و تقریباً بر بسیاری از حوزه‌های علوم انسانی در غرب مسلط شد. بدین دلیل بحث‌های مربوط به پیش‌بینی تاریخی و این‌که مسیر آینده‌ی تاریخ چه خواهد شد، آن‌چنان که در قرن‌های ۱۸ و ۱۹ و در فلسفه‌ی نظری تاریخ مطرح بود، تقریباً رها شد. این نوع بحث‌های فلسفه‌ی تاریخ که در ایران می‌بینیم، تقریباً در غرب دیگر مطرح نیست. فلسفه‌ی انتقادی

جریان پست‌مدرنیسم ابتدا از بحث معماری شروع شد بعداً به عرصه‌ی ادبیات و امثال آن آمد. بعد هم به وسیله‌ی کسانی مثل فوکو با تاریخ‌نگاری آمیخته شد

تاریخ مطرح شده که نگاه دیگری است به بحث تاریخ و به آن فلسفه‌ی مضاف می‌گویند. عقیده دارند، مانند فلسفه‌ی تاریخ، فلسفه‌ی فیزیک و فلسفه‌ی شیمی هم هست. به این‌ها فلسفه‌های مضاف می‌گویند. به این ترتیب، فلسفه‌ی تاریخ تابع قواعد علم شد. در فلسفه‌ی علم کمیت‌گرایی خیلی قوی بود.

بحث آنالیتیک تاریخی در قرن نوزدهم، نظریه‌ی «مونیسیم» در تاریخ‌نگاری را ساخت. مثلاً مارکسیسم یک نظریه‌ی مونستی است که در آن اقتصاد مبنای تاریخ است؛ لذا زیربناست زمانی که شناخت تحولات تاریخی منوط به شناخت علم اقتصاد باشد، شما اگر اقتصاد را پیش‌بینی کنید، می‌توانید تاریخ را هم پیش‌بینی کنید. ولی اشننگلر برعکسش عمل کرد و روی فرهنگ متمرکز شد و مالتوس روی جمعیت. هر کدام یک مونیسیم را می‌گرفتند و شناخت آن را موجب شناخت تاریخی می‌دانستند. اما این جریان مونیسیم با ایراداتی مواجه شد و آن را رد کردند. در نتیجه فلسفه‌ی نظری تاریخ کنار گذاشته شد و «فلسفه‌ی انتقادی تاریخ» مطرح شد که سخت تحت تأثیر نظریات جدید در فلسفه‌ی علم قرار گرفت و در پیش‌بینی تاریخ جریان جدیدی را که به اصطلاح به آن می‌گویند «پست پوند». در ایران تحت عنوان «تاریخ فردا» ترجمه شده است. ربطی به قضیه‌ی پست‌مدرنیسم نداشت، اما به آن رسید و با آن آمیخته شد. جریان پست‌مدرنیسم ابتدا از بحث معماری شروع شد بعداً به عرصه‌ی ادبیات و امثال آن آمد. بعد هم به وسیله‌ی کسانی مثل فوکو با تاریخ‌نگاری آمیخته شد. ولی این جریان پست‌پوند، خودش جریان قوی‌تر بود که براساس آمار، احتمالات آماری شرایط آینده و نیازهای آینده را پیش‌بینی می‌کرد. این کاری است که معمولاً تحت عنوان «توسعه» در همه‌جا انجام می‌دهند. مثلاً محاسبه‌ی ضریب رشد جمعیت می‌تواند به شما بگوید که در ۲۰ سال ۳۰ سال آینده، جمعیت چه‌قدر خواهد شد. یا محاسبه‌ی میزان آب به شما خواهد گفت، نسبت آب به جمعیت در آینده چگونه خواهد بود. لذا مباحث پیش‌بینی در تاریخ، از صورت نظری و کلان‌نگر در افق‌های بلند، تحت تأثیر جامعه‌شناسی آماری به صورت مطالعات توسعه‌ای درآمد.

جریان‌ات پیش‌بینی مربوط به تاریخ که در قرن ۱۸ تا قرن

۱۹ به صورت نظری و فلسفه‌ی تاریخ مطرح شده بود، در آخر قرن بیستم جای خود را به مطالعات آماری داد و مطالعات مربوط به رشد و توسعه تحت عنوان پست‌پوند با محاسبات ریاضی انجام گرفت که دقت نظر خاصی هم برای خودش دارد. معمولاً وقتی جدول‌ها و منحنی‌های آماری پیش می‌آیند، تقریباً همه ساکت می‌شوند. همه تحت تأثیر قرار می‌گیرند

استنباط شخصی من این است که جامعه فعلی ما در بحران نظام شهرنشینی به سر می‌برد. اگر چنین باشد، ما باید تاریخ‌نگاری را به سمت ارائه‌ی یک دوره تاریخ شهری ببریم. یعنی اگر از هخامنشیان یا اشکانیان می‌گوییم، باید نظام زندگی شهری آن‌ها را شرح دهیم

و دیگر مخالفتی ندارند. این امر موجب شد که تقریباً کار پیش‌بینی آینده از نوع پست‌پوند، با محاسبات آماری برای برآورد مقتضیات توسعه‌ای، به دست کارشناسانی در رشته‌های اقتصاد، جمعیت، بهداشت، محیط‌زیست و امثال آن بیفتد و تا حدود زیادی از جریان تاریخ‌نگاری محض فاصله بگیرد. آیا این نوعی منعزل کردن تاریخ‌نگاری از افق‌های نگاه به آینده است؟ یا تحول جدیدی است که تاریخ‌نگاری وارد آن می‌شود، آن‌چنان‌که از این پس، مورخان همان کارشناسان، متخصصان، پژوهشگران و صاحب‌نظران در عرصه‌ی جمعیت، محیط‌زیست، اقتصاد، ارتباطات و امثال آن خواهند بود؟ این برای ما مورخین، هم می‌تواند امید در پیش داشته باشد که نگاه وسیع‌تر و علمی‌تری به آینده داشته باشیم، و هم می‌تواند بیم داشته باشد که بار دیگر تاریخ‌نگاری از دست مورخان خارج می‌شود! ما در چه شرایطی قرار داریم! هر شرایطی که هست، خودآگاهی و سنجشی مجدد از سوی تاریخ‌نگاران را می‌خواهد. ما باید بپذیریم که تاریخ‌نگاری دارد متحول می‌شود و به همراه این تحول، باید بتوانیم شرایط جدید تاریخ‌نگاری را احراز کنیم. سالیانی است که ژورنالیست‌ها (خبرنگاران) مدعی‌اند مورخان واقعی ما هستیم، نه شما. این تجربه برای ما، در مطالعات پس‌پوند و شیوه‌های جدید پیش‌بینی در تاریخ، چگونه خواهد بود و به ما چه کمکی خواهد کرد؟ به عنوان مثال:

در نظام آموزشی ما، موقعیت زنان با گذشته خیلی فرق

کرده است. یعنی مثلاً ۴۰ سال پیش سر کلاس تاریخ دانشگاه ۲ دختر بود و ۳۲ پسر. الان درست برعکس شده است و در کلاس‌ها ۵۰ دختر و یک پسر حضور دارند. لازم است که شما این تحول جمعیتی را درک کنید. اکنون اکثر معلمان ما در رشته‌ی تاریخ زنان هستند، به این دلیل که اکثر دانشجویان ما زن هستند. شما باید به مسئله‌ی تحول جمعیتی و جنسی که در سطوح آموزشی دانشجویان و دانش‌آموزان رخ می‌دهد عنایت داشته باشید تا بتوانید اندیشه‌ی تازه‌ای داشته باشید. تاریخ‌نگاری ما در گذشته، در هر پایه‌ای که بود و هر ارزشی که داشت (حتماً ارزش داشت) دیگر جواب‌گوی آینده نخواهد بود، قطعاً نخواهد بود؛ به دلیل تغییرات جنسی و جمعیتی که در سطوح آموزشی ما رخ می‌دهد. اکثر معلمان تاریخ ما در آینده زنان خواهند بود. حتی محققین ما در سطوح و درجاتی، از آن‌ها خواهند بود. این با سبک تاریخ‌نگاری گذشته‌ی ما و نگاهی که به صورت سنتی داشته‌ایم، تفاوت خواهد داشت. تاریخ‌نگاری ما خیلی باید تغییر کند. یک جنبه‌اش را توضیح می‌دهیم. علم تاریخ تا حدود زیادی به سیاست وابسته است و البته این دو را نمی‌شود از هم جدا کرد. اما آیا تاریخ‌نگاری باید سیاست‌زده باشد؟ تاریخ ابعاد مختلفی دارد. به خصوص با ورود خانم‌ها به عرصه‌ی آموزش، این جنبه باید قوی شود که تاریخ را در نگاه جامع‌تری دید یا حتی تعبیر از تاریخ سیاسی را باید عوض کرد. می‌توانید مفهوم توسعه‌یافته‌ای از مفهوم سیاست را بر آمیزه‌ای از فرهنگ و اقتصاد و امثال آن طراحی کنید و این بیاید در متن تاریخ. ما دیگر نمی‌توانیم تاریخمان را براساس طبقات عالی‌های تاریخی جامعه طراحی بکنیم و به اسم تاریخ سیاسی بنویسیم و بعد، از کثیری از خانم‌هایی که معلم می‌شوند و کثیری از دختران و پسرانی که در دنیای امروز زندگی می‌کنند، بخواهیم که هم‌چنان آن‌گونه فکر کنند که گذشته‌ها فکر می‌کردند. این باید به طور کامل عوض شود. من به عنوان یک مورخ به شما می‌گویم: مورخ بیش‌تر از این‌که گذشته را بشناسد، باید زمان حال را بشناسد، چون در غیر این صورت نمی‌داند که چه طور و با چه کسی سخن بگوید. ما نه برای گذشتگان بلکه، برای زمان حال و برای آیندگان سخن می‌گوییم.

تجربه‌ی من نشان می‌دهد که دافعه‌ی تاریخ برای

دانش‌آموزان را معضل رشته‌ی تاریخ ندانیم. مشکلی که ما در کلاس تاریخ داریم، بیش‌تر مشکل بیرونی است. یعنی جاذبه‌های کاذبی براساس برنامه‌ریزی‌های غلط وجود دارد که مثلاً رشته‌ی فیزیک، رشته‌ی پزشکی یا رشته‌ی شیمی خیلی خیلی مهم است. در نتیجه بقیه‌ی رشته‌ها را خراب کرده‌اند. مشکل ما در قدم اول مشکل بیرونی است، نه این‌که خود درس تاریخ مشکل داشته باشد. تا جنبه‌ی بیرونی حل نشود، مشکل صددرصد حل نمی‌شود. یعنی مشکل درس تاریخ را تا حدی می‌توان حل کرد، والا شما اگر محتوای فعلی کتاب تاریخ ایران را با کتاب درسی تاریخ در منطقه‌ی خاورمیانه و حتی تا حدی که من اطلاع دارم، با حوزه‌ی اروپا و آمریکا مقایسه کنید، خواهید دید که آن‌ها مطلب خیلی بهتری ندارند، حال آن‌که چنین مشکلی را هم ندارند و این فرصت را داشته‌اند که شیوه‌هایشان را عوض کنند. مثلاً در انگلستان، دوره‌ی ابتدایی کتاب تاریخ ندارد! معلم به اقتضای کلاس آن‌چنان که دل‌نشین است، صحبت می‌کند. دیگر ترس از امتحان و کارنامه را به جان بچه‌ی ابتدایی نمی‌اندازد. لذا با تاریخی که درس می‌دهد و معمولاً تاریخ ملی آن‌هاست، نوعی احساس همدلی در دانش‌آموز ایجاد می‌شود. من هیچ‌وقت به‌عنوان کارشناس تاریخ، با همه‌ی توانایی که داشته‌ام، نتوانسته‌ام در آموزش و پرورش این حرف را بزنم، چون می‌ترسم تا بگویم این کار را بکنید، کسی بگوید درس تاریخ را حذف کنید و ساعتش را به ریاضی بدهید!

حالا اگر شما با لحاظ کردن این مقدمات وارد بحث نوع تاریخ‌نگاری ما برای مدارسمان شوید، امکان تحول به نحو بسیار مطلوب وجود دارد؛ یعنی کار غیرممکنی نیست. این تحول در قدم اول باید از دانشگاه شروع شود. یعنی تا وقتی که محتوای دروس دوره‌ی لیسانس تاریخ ما، محتوای فعلی است، حاصل همین است که می‌بینیم. چون نمی‌توانیم کتاب درسی را طوری طراحی کنیم که دانش‌آموخته‌ی دانشگاهی نتواند آن را تدریس کند. بارها برایم پیش آمده است که در کتاب درسی، یک نوآوری علمی ارائه کرده‌ایم و بعد معلمان نتوانسته‌اند آن را اجرا کنند، چون در دانشگاه آموزش آن را ندیده‌اند. یک مورد آن بحثی بود که درباره‌ی کاهنان و شاه‌کاهنان سومری، نوشته بودیم «پاتسی‌ها». دکتر ارفعی آمد

و گفت این کلمه غلط است، آن را «انسی» کنید. ما آن را به انسی تبدیل کردیم. بعد تمام معلمان سراسر ایران پرسیدند: این کلمه چیست؟ ما کجا آن را بیابیم و درباره‌ی آن بخوانیم؟ هرچه گشتیم، مطلبی پیدا کنیم و به‌دست معلم‌ها بدهیم، نبود. تا برگشتیم و دوباره انسی را به پاتسی تبدیل کردیم. یعنی همان کلمه‌ی غلط را احیا کردیم! برای توسعه‌ی علمی لازم است همراه با آن کاری را در دانشگاه شروع کرد که ناظر بر آموزش در دوره‌ی دبیرستان باشد. این تحول، لازم و ضروری است و آن‌چه که اقتضای معلمی درس تاریخ است، الان به نحو احسن در دانشگاه‌های ما آموزش داده نمی‌شود. نکته‌ی دیگر این است که تغییر محتوای کتاب باید با توجه به زمان باشد. ما برای زمان حال زندگی می‌کنیم. در زمان حال ما چه نیازی داریم؟ نیازهای امروز دانش‌آموز ما کدام‌اند؟ نه این‌که محتوای تاریخ ما چیست. محتوای تاریخ برای محقق تاریخ اهمیت دارد، نه برای دانش‌آموز. استنباط شخصی من این است که جامعه فعلی ما در بحران نظام شهرنشینی به‌سر می‌برد. اگر چنین باشد، ما باید تاریخ‌نگاری را به سمت ارائه‌ی یک دوره تاریخ شهری ببریم. یعنی اگر از هخامنشیان یا اشکانیان می‌گوییم، باید نظام زندگی شهری آن‌ها را شرح دهیم. این به ما نشان خواهد داد که چه‌قدر برنامه‌ریزان نظام شهری ما از تاریخ مطلع هستند. اکنون اکثر جمعیت کشور ما شهرنشین است و اکثر اقتصاد ما دارد به‌طور کامل شهری می‌شود. شیوه‌های زندگی شهری ما، معضلات اساسی زندگی اجتماعی ما هستند. جرم، جنایات، بزه، فساد و ترافیک، همه در شهر جمع می‌شوند. چون معضل زندگی ما شهر است، پس ما باید به سوی نوعی تاریخ شهری برویم و سبکش را هم تاریخ‌نگاری آنالز ارائه داده است. کاری نیست که ما بخواهیم انجام دهیم. محتوایش را هم در تاریخ تمدن اسلامی و ایرانی بسیار فراوان داریم. منتها آن‌ها را استخراج نکرده‌ایم. و به‌کار نگرفته‌ایم. لازم‌هاش این است که در دانشگاه آن را آموزش بدهیم و بعد معلمش را بیاوریم و کتاب هم مطابق با آن عوض شود. امیدوارم بتوانید این صحبت کوتاه را در معنای جامعی در نظر بگیرید. چون فعلاً فرصت توضیح بیش‌تری برایش ندارم.